

جهاد ابتدایی

سوره مبارکه ۴۷، قتال، محمد، که بحث جهادهای ابتدایی را مطرح می کند نه جهاد دفاعی. بحث این نیست که اگر با شما جنگیدند بجنگید. بحث این است که نه، «فإذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب» گرچه بازگشت همه جنگ‌های ابتدایی به جنگ دفاعی است. به عبارتی شما دارید دفاع می کنید از عده دیگری. یعنی جنگ‌های ابتدایی هم اولاً با مردم نیست بلکه برای دفع کردن یک عده‌ای هست که سر چشمه حیات را رها کنند. هی گل آلود نکنند، بگذارند آب بیاید پایین، حالا مردم خواستند می‌خورند، نخواستند هم نمی‌خورند. ولی تو سر چشمه را گل آلود نکن. بازگشت همه این‌ها هم به دفع است. یعنی شما دفع می کنی چهارتا قلدر را که سر این چشمه‌ها را و نمی‌گذارند درست برسد. اگر درست برسد مردم خواستند می‌خورند نخواستند نمی‌خورند.

وضعیت دنیایی کفار

خب این آیات فضای جنگ را ترسیم می کند، بعد می آید پاسخ به یکسری شبهه می‌دهد، یعنی پاسخ به شبهه‌ای که به هر جهت اگر وضعیت ما وضعیت بهتری است، وضعیت آن‌ها وضعیت بدتری است، پس چرا قصه اینجوری است که آن‌ها وضعیتشان خوب به نظر می‌رسد؟ چرا حالشان خوب است؟ این بحث را عرض کردیم وارد می‌شود می‌گوید کجا حالش خوب است؟! هم حالش بد است در این دنیا، هم حالش بد است در آن دنیا. این چه شبهه‌ای است که در حقیقت این حالش خوب است، وضعیتش خوب است، ما وضعیتمان بد است؟! چرا خودآزاری می‌کنی؟ کی گفته او وضعیتش خوب است، ما وضعیتمان بد است؟ او وضعیتش به جهت دنیایی بد است، وضعیتش به جهت اخروی هم بد است.

اخیراً یک سری کلاً من کلیپ دارم می‌آیند راجع به ایرانی‌هایی که می‌روند چیز خودشان پر کرده‌اند کلیپ از وضعیت بدشان آنجا. خب؟ ولی کلاً مطلب از این حد هم خارج است. بحث این است که تمتع شبیه چهارپایان که این که نمی‌شود زندگی دنیوی خوب که. ما تصورمان از زندگی دنیوی خوب این نیست که مثلاً کسی مثل گاو بخورد. زیاد بخورد. بدون شکر و حمد بخورد. بدون ارتباط با خدا بخورد. یک چنین تصویری را که نمی‌پسندیم برای یک چنین...

یک آیه‌ای دارد، این آیه ۱۴ که وسط همین بحث است که

شیوه درست تعامل با قرآن

قرآن دستتان هست دیگر؟ عزیزان، خواهران و برادران عزیز، پای بحث قرآن با یک دیسپلینی بنشینید. این را جدی عرض می‌کنم. فضای روحی قرآن را در انسان یا تقویت می‌کند یا تضعیف می‌کند. مثلاً فرض بفرمایید که بنشینید پشت یک چیزی بنشینید قرآن دستتان بگیرد وضو گرفته باشید رو به قبله باشید، خب؟ یک چنین وضعیتی را برای خودتان به وجود بیاورید. اینجوری که آدم پایش را دراز بکند، بخوابد، این هم دم گوشش گذاشته، بله یک چادرنمازی سرتان بکنید یک چیزی بیندازید روی... یعنی دیسپلین دارش بکنید این را. وگرنه بهره‌تان نوعاً کم می‌شود از این اتفاق. حالا شما در این ساعت‌ها خاص بلند شده‌اید و این‌ها حیف است به نظرم... بالاخره ساعت ۳ بلند می‌شوید می‌آید سر کلاس دیگر. همین الان سگ را بزنی ساعت سه... هه هه. ما پاشدیم آمدیم سر کلاس!

معنای قریه در قرآن

این آیه ۱۴ می‌داند که یک تعدادی معادلش در قرآن هست. یک چندتایش را به شما نشان می‌دهم، بحث مهمی است. آیه ۱۳ می‌گوید که آقا قریه فلان و بیسار و این‌ها. کدام قریه؟! «وَأَيْنَ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ» که این را یک موقعی هم عرض کردم، قریه به معنی روستا نیست در قرآن. قریه به معنای آن جایی است که در حقیقت ممکن است امریکا هم باشد ممکن است لوس‌آنجلس هم باشد ممکن است جاهای بزرگی هم باشد ولی به تعبیر قرآن جایی که وحی نرفته مدنیت نرفته است و تمدن نرفته آنجا. لذا مدینه محسوب نمی‌شود آنجا. ولو که شهر بزرگ انطاکیه باشد همانطور که در سوره مبارکه یس چندبار این را عرض کردم. اگر می‌بینید نسبتی را که قرآن با قریه می‌گیرد کلاً نسبت بدی است. دیده‌اید دیگر؟ بیاورید این آیه ۵۸ سوره مبارکه اسراء را: «وَأَيْنَ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» نیست قریه‌ای که ما هلاکش می‌کنیم یا عذابش می‌کنیم. ببینید این که در آیه سوره مبارکه محمد داشت که این‌ها قریه‌هایی بودند که «أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ» قریه را خدا نابود می‌کند. یعنی چیزی که از مدنیت فاصله بگیرد، از مدینه بودن فاصله بگیرد، از وحی فاصله بگیرد، این می‌شود قریه، قریه را خدا نابود می‌کند. این به معنای تقسیمات شهر و روستا به تعبیر جدید نیست. برای همین سوره مبارکه یس دیده‌اید این تکه‌اش را؟ قبل از این که پیامبرها بروند اسمش را می‌گذارد قریه، بعد از این که پیامبرها می‌روند اسمش را می‌گذارند مدینه. یعنی جایی که وحی هست اسمش مدینه است، جایی که وحی نیست اسمش قریه است. روستا است.

تفاوت صاحب بینة با تابع هوی

آیه ۱۴ که به عنوان یک نحوه استدلال است که «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سَوَاءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ» اگر آن‌ها به نظرت می‌آید وضعشان خوب است بر یک سری اهواء است. این سوء عملشان تزئین داده شده. این بر بینة دارد حرکت می‌کند. روی حرف روشن، دلیل روشن دارد حرکت می‌کند. این را ببینید سوره مبارکه هود صفحه ۲۲۳. این یک نحوه استدلال است که خیلی مهم است، تفصیل یافته‌اش در سوره مبارکه هود است. در سوره مبارکه هود آیه ۱۷ اینجا استدلال می‌کند که ما داریم بر بینة حرکت می‌کنیم. این فرق دارد طرف دارد درست حرکت می‌کند، روی جاده حرکت می‌کند و فلان و این‌ها تا این که یکی را سوء عملش یا یک امتی را ملتی را سوء عملش دارد تزئین داده می‌شود دارد بر اساس آن تزئینات حرکت می‌کند. می‌گوید: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ» اینجا پیغمبر است. ببینید از آن آیات... به دلیل این که اینجا «اولئک» دارد من به خاطر آن «اولئک» باید چی بکنم. از آیه ۱۵ نگاه بکنید. «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» یک عده هستند اراده حیات دنیا می‌کنند، «وَزِينْتَهَا نَوْفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ» ما همه آن اراده حیات دنیا و آن چیزی که می‌خواهد شیک کند حیات دنیا را فلان این‌ها ما هم برایش شیک می‌کنیم. «نَوْفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ» چیزی در دنیا از او کاسته نمی‌شود. ببینید کسانی که دنیوی می‌خواهند زندگی بکنند خدا راه را برایشان باز می‌کند یک دنیای شیک و پیک پر زرق و برق برایشان درمی‌آورد و سهمشان را به ایشان می‌دهد. سهم دنیویشان را به ایشان می‌دهد. «اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة إلا النار» از آن طرف این کار را می‌کند «و»

حبط ما صنعوا فيها» آن چیزی که در حقیقت در همین آخرت داشتند عمل را حبط می‌کند «و باطل ما كانوا يعملون» تمام عملشان را باطل می‌کند، بعد می‌گوید شما این را مقایسه بکنید با این. این همان آیهٔ سورهٔ محمد باز شده است. «أفمن كان على بينة من ربه» کسی که دارد حرف‌های روشن می‌زند، حرف‌های عاقلانه می‌زند، بر بینه و دلایل روشن دارد حرکت می‌کند، دستش یک حرف روشنی مثل قرآن است. «و یتلوه شاهد منه» خیلی حرف مهمی است. و او را یک شاهی از جانب خودش -شاهد!- که «أنفسنا» ی خودش است به عبارتی، او را دارد پیروی می‌کند، که او هم مسلط بر همین بینه است. «و یتلوه» ببینید من حالا چون که این عبارت بر امیرالمومنین تطبیق می‌شود ولی یک عبارت وسیع‌تری است طبیعتاً قلّه این عبارت امیرالمومنین است. ولی ببینید یکی از نشان حقانیت روش‌ها پیروانش هستند. یعنی کسی که دلیل روشن دارد حرف روشن می‌زند حرف درست می‌زند «و یتلوه شاهد منه» «و من قبله کتاب موسی إماماً و رحمة» قبل از آن هم یک چیزهایی در همان مایه‌ها باز دوباره گفته شد. این‌ها دارند در یک راستا حرف می‌زنند.

انقلابیون دلیل حقانیت انقلاب

من می‌خواهم به این «و یتلوه شاهد منه» اشاره بکنم. ببینید شما یکی از کارهای درست این است که بروید بگردید، بخرید ببینید مثلاً همین انقلاب ماها. آیا اصلاً نه در سطح رهبران، در سطح پیروانش نمونه داشته جایی؟ نمونه داشته؟ مثلاً نمونهٔ ابراهیم هادی، نمونهٔ حاج قاسم، نمونهٔ این‌هایی که... نمونهٔ سیصد هزار شهیدی که در هر خانواده‌ای می‌گویند گمش این بوده. می‌گویند گل خانواده او بوده. این خودش علامت حقانیت است. که کی «یتلوه» آن را؟ کی دارد پیروی می‌کند؟ شما بروید در انقلاب فرانسه بروید در جاهای مختلف، در روش‌ها، احزاب، فلان و این‌ها می‌بینید چهارتا آدم لومپن، باسواد نما... کجا این در حقیقت جمع اضدادی مثل حاج قاسم و امثالهم و این شهدا و فلان و این‌ها. می‌گویم در هر خانواده‌ای بروی... من همیشه مامانم این را می‌گفت. می‌گفت خوبید همه‌تان ولی علیرضا یک چیز دیگر بود! همه‌تان خوبید ولی علیرضا... همهٔ خانوادهٔ شهدا هم همین را می‌گویند. یعنی گل این‌ها کلاً شهدا بودند. شما نگاه بکنید به «یتلوه» کسی که آن موقع «شاهد منه» است. اولاً به دلیل... این هم به جوری نفسش با نفس چیز «متأ» شده. این «متأ أهل البيت» شده. به تمام آن ذخیرهٔ علمی آن ولی را دارد در خودش پیاده می‌کند. خب می‌بینید این ولایتش است، این دلیلش است، این پیروانش است، آن حرف قبلیش است. «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی...» یک کتاب امام دارد، کتاب امامش تورات است. یعنی می‌بینید پشت سر این‌ها دارند هی مصدق مصدق همینجوری دارد می‌آید جلو. خب این خودش نشان حقانیت است. خود این‌ها نشان حقانیت است. کدام شهدا، کدام کشتگان جنگی با این روحیه بودند؟ در پشت خاکریزشان اینجوری بودند، با خانواده‌شان اینجوری بودند، با نمی‌دانم چی، کجاست؟ هرکس دارد بردارد بیاورد. کما این که مثلاً حضرت زهرا امیرالمومنین این‌ها نمونهٔ حقیقیش است. هرکسی افسانه‌اش را دارد بردارد بیاورد. کسی جرأت نمی‌کند افسانهٔ این‌ها را بسازد. یا مثلاً فرض بفرمایید مردم غزه، به دلیل ایمان به دلیل قرآن... اصلاً این‌ها خودش علامت حقانیت است.

کفر احزاب و ایمان مردم

می گوید «أفمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه و من قبله كتاب موسى إماماً و رحمة أولئك يومنون به» اینها کسانی هستند که ایمان می آورند به پیغمبر. «و من يكفر به من الأحزاب فالنار موعده» کسانی که از احزاب دارند کافر می شوند به پیغمبر. این هم یک نکته ای است. آقا مردم به پیغمبر کافر نمی شوند. مردم به پیغمبر جذب می شوند. آن کسی که کفران می کند و پس می زند آدمها نیستند، اینها احزاب هستند این کار را می کنند. اما گاهی اوقات احزاب خودشان را به نام ناس جا می اندازند. ولی «و من يكفر به من الأحزاب فالنار موعده» اینهایی که از احزاب دارند انکار می کنند این آتش... «فلا تكن في مرية منه إنه الحق من ربك و لكن أكثر الناس لا يومنون»

- کی گفته نیست؟ هست وگرنه این همه چیز دورش جمع نمی شدند. یک نفر گول می خورد یک شهید گول می خورد...
- احزاب با مردم فرق دارند. مردم مردمند. احزاب با ولایت درست می شوند. شما بحث حزب الله و حزب الشیطان و اینها را نگاه بکنید در قرآن. بر اساس یک نوعی از ولایت تأمین می شوند. مردم دارند دوغشان را می خورند. دارند زندگی فطریشان را می کنند بر اساس زندگی فطری هم اتفاقاً دین را می پذیرند. آن کسانی که نمی پذیرند، می شوند طاغوت و همه اینها حرفها اتفاق می افتد، آنها احزابند که این کارها را می کنند. این بی برکتی احزاب هم همین است. درست است. یعنی کسانی هستند که واقعاً دارند کولونی هایی برای خودشان درست می کنند. شما سوری مثل سوره احزاب را نگاه می کنید، هی پیغمبران می آیند با مردم صحبت می کنند جوابشان را ملأ می دهند. جوابشان را احزاب می دهند. جوابشان را مردم نمی دهند. مردم می پذیرند این حرف را. جوابشان را احزاب می دهند.

سینه چاکان انقلاب نشان حقانیت انقلاب

- خب این که مشخص است. به هر جهت در هر حکومتی -در حکومت امیرالمومنین هم- یک سری منافقینی هستند و... ولی کلیت به کلیت، یعنی شما مجموعه پیروان را نگاه بکن، شهدا را نگاه بکنید. اصلاً شهدا را نگاه بکنید، می گویند ما دور امام جمع شده ایم. این یعنی حقانیت امام. آقا اصلاً آقا را شما بگذار کنار. همین که یک آدمهای خوبی مثل ما (هه)، خوبانی مثل شما، همه دارند سنگ آقا را... اصلاً چی گیر ما می آید از آقا مثلاً بخواهیم سنگ آقا را...؟ طرف بگوید واقعاً خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست، واقعاً هم می گوید. یعنی ماها واقعاً می گوئیم این را. اگر چیزی باشد، تمام عمر ما فدای یک ثانیه عمر حضرت آقا. کی در کل دنیا عمرش را حاضر است فدای عمر یک رئیسی بکند. معلوم است چیز دیگری ما را گره زده. این علامت حقانیت خود حضرت آقا است و این جایگاه. این «یتلوه شاهد منه» که ما ذراری حضرت آقا محسوب می شویم، ذریه حضرت آقا محسوب می شویم. «متأی ایشان محسوب می شویم به دلیل این که همه آن معارف را باور داریم ما. شاهدیم. با تمام لایه های قلبمان آن معارف، آن حرفها را همه را باور می کنیم. آن موقع این علامت حقانیت است.
- خوبان دارند سنگ آقا را به سینه می زنند. حالا چند نفرشان منافقند؟ خوبان هرجایی دارند این کار را انجام می دهند. و خیلی هم عجیب است، این هم جالب است شما نگاه بکنید کسانی که از

این محور فاصله می‌گیرند اصلاً یک جورهای دیگری می‌شوند اصلاً خیلی بد می‌شوند. دقت کرده‌اید چه جوری می‌شوند؟ یعنی یکپوئی که فاصله می‌گیرند خیلی چیز عجیب و غریبی درمی‌آیند. یک حرف‌های دیگری می‌زنند اصلاً.

- بله ما بحث کلیت نظام را می‌گوییم. بحث خود حضرت آقا را هم نمی‌گوییم. کلیت نظام با وجود این جانفشانی‌ها و آدم‌های جان بر کفی که چیز است با کلیت این نظام این حقانیت درش هست به دلیل پیروانش. وگرنه چنین پیروانی... این یک دلیلی دارد من در بحث ارحام هم در چیز خواهم گفت هم در اینجا به یک دلیلی به دلیل یک استدلال خاصی که در اینجا آمده به شما عرض می‌کنم چرا این جذب اتفاق می‌افتد؟ و دقیقاً چرا هم‌شکل‌های در روند دیگری شبیه قطب‌های هم‌نام آهن‌ریا با این که هم‌نامند دفع می‌کنند یکدیگر را. یعنی مثل قطب‌های هم‌نام یکدیگر را دفع می‌کنند. ولی چه جوری می‌شود ما جذب می‌شویم؟ یک تشکیل رحم می‌دهیم بر اساس آن.

استدلال انبیا، حرکت بر اساس بینه

آن موقع می‌بینید این معنی به این سمت مثلاً شما همین هود را که گرفتید آیه ۲۸ را هم بیاورید ببینید این عبارت و این جور نشان دادن حقانیت که آقا من بینه دارم. این با سوء عمل دارد مثلاً حرکت می‌کند. بر اساس «زین له سوء عمله». چرا مقایسه می‌کنید دوتا مسلک را که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند؟ سوره هود اصلاً پر از این عبارت‌هاست. چهار پنج تا از این عبارت‌ها دارد. «أرأیتم إن کنت علی بینه من ربی و آتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم» خب ای قوم! وقتی من دارم روی بینه حرکت می‌کنم، رحمت از جانب خدا، بعد شما هم نمی‌بینید آن رحمت را. تو کوری «أنلزمکموها و أنتم لها کارهون» ما هم می‌خواهی در حالی که خوش نداریم مثلاً چیز بشه؟

یا مثلاً ۶۳ را نگاه بفرمایید. می‌خواهم به شما بگویم این یک نوعی از استدلال است. «قال یا قوم أرأیتم إن کنت علی بینه من ربی» ببینید می‌گوید آقا من در دستم یک چیزی هست تو نمی‌بینی خب «و آتانی منه رحمة فمن یصرنی من الله إن عصیته» من از جانب خدا رحمت گرفته‌ام چه کسی می‌خواهد من را یاری بکند «إن عصیته» وقتی که من عصیان بکنم؟ «فما تزدوننی غیر تخسیر» طرف می‌گفت تخسیر منه! همین تخسیر. فکرمی کرد این تخسیر یعنی تقصیر...

یا هود ۸۸ نگاه بکنید باز دوباره همینجوری است. آیه معروفی هم هست. «قال یا قوم أرأیتم إن کنت علی بینه من ربی و رزقنی منه رزقاً حسناً» که خدا به من رزق حسن داده، وحی داده، علم داده، چی داده، این‌ها، «فما ارید أن أخالفه إلی ما أنهاکم عنه» من که نمی‌توانم یک چیزی بگویم که دارم شما را نهی می‌کنم خودم همان کار را بروم انجام بدهم. «فما ارید أن أخالفه إلی ما أنهاکم عنه إن ارید إلا الإصلاح ما استطعت» آنقدری که بتوانم من اصلاح می‌کنم. «و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه انیب»

این در آیات «أفمن کان علی بینه من ربه» یک استدلال است خودش می‌خواهم بگویم. که آقا اگر زندگی طرف مقابل و آن حکومت کفار و طواغیت یک برجستگی پیدا کرده اولاً سنت الاهی است مربوط به این است که «و هم فیها لا یبخسون» است. این را حواست باشد. کسانی که «من کان یرید الحیاة الدنیا و زینتها نوف إلیهم أعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون». بعد آن خب بر اساس تبعیت هوا و فلان و این‌ها دارد حرکت می‌کند که به شما نشان می‌دهم آن موقع ارحامشان به هم می‌خورد. یعنی بحث صلۀ

رحمشان. نه صلۀ رحم فامیلی، یعنی بحث ولایتش به هم می خورد. ما بر یک دلیل روشن حرف روشن حرف خدا. ببینید این استدلالها استدلالهای جالبی است از طرف اهل بیت.

- چرا یک جور است؟ چرا؟

این نشان می دهد باید برسد به این که من در دستم یک چیزی است، بعد بینه دارم، چراغ روشن است من دارم می بینم مطلب را.

- ببینید صورت دلی ممکن است پیدا بکند ولی خب بکند هرکسی این ادعا را بکند، ما داریم ادعای حق را می گوئیم. یعنی می گوید که شما بر اساس تبعیت از هوا....

حرکت کفار حرکت بر اساس اهواء

الآن شما دنیا را نگاه کنید. اصلاً دنیا جرأت می کند بگوید من بر اساس بینه دارم حرکت می کنم؟ یعنی نگاه بکنی می بینی که اولاً حرف ثابت نمی زند. همینجوری دارد حرفش را تغییر می دهد. در مسأله اقتصاد در مسأله اجتماعی در آرمانها، زن، مرد، خانواده، در هر چیزی بگویی دارد تغییر می دهد حرفش را. در یک ریب و تردیدی است. شما اینجا می گویی آقا پیشاپیش «کتاب موسی إماماً و رحمة» من همان حرفها را دارم می زنم همه دارند همان حرفها را می زنند.

دو: شما نگاه بکنید خودتان این ساختار بر اساس شهوات آفریده شده -شهوات طواغیت- یا بر اساس بینه و دلایل روشن؟ آدم خوب است نگاه بکند اینقدر خودش را نیچاند.

ببینید این استدلالهای قرآن را چه می گوئید شما؟ «أفلم ينظروا يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم» آقا سیر نمی کنی؟ برو تاریخ را بین چه کار کردند؟ ما چه کار کردیم با اینها؟ چه جور تمدنهای اینها را خورد کردیم؟

- همینجوری است. نه تنها بینه ندارند... الآن تئوریهایی که سر مرگ مولف هست مال این روحیه است. یعنی می گوید من اصلاً هیچی. دلم می خواهد. اصلاً مولف چی می گوید به من چه ربطی دارد؟ من می خواهم این را اینجوری بفهمم. یعنی واقعاً به ابتدال روشی برای فهم یک متن گرفتار شده اند. بعد دانشمند اینجا دارد حرف می زند. این جز تبعیت از هوی چیزی نیست. که شما بگوئید مولف مرده، من چه می دانم مولف اصلاً منظور داشته یا منظور نداشته. من از این متن من این را می فهمم. یعنی هیچ پارامتری... آن یکی می گوید من آن را می فهمم، می گوید خب تو هم آن را می فهمی من هم این را می فهمم. ببینید این واقعاً ابتدال است ها در فهم! یک موقع هست آدم در فهم اشتباه می کند بالاخره همه اشتباه می کنند. یک موقع هست دارد مبتدل می کند پروسۀ فهم را. اینجا آدم جز هوای نفس چیز دیگری نمی فهمد. این که طرف دارد می گوید من تصمیم نگرفته ام زنم یا مردم! اصلاً آدم می گوید خدایا...

- نه تفسیر به رأی این نیست. این دیگر پدر جد تفسیر به رأی است. اصلاً این یعنی چی که من تصمیم نگرفته ام زنم یا مردم؟! مگر به تصمیم گرفتن تو ارتباط دارد؟! وقتی که انسان خودبنیاد می شود حتی زن و مرد بودن خودش را دیگر... بعد نگویید که یک عده کمی هستند. نه. مهم این

است که این عده کم در آن جامعه پذیرفته شده‌اند یا نه؟ مثلاً همجنس بازی در جوامع چیز زیاد نیست ولی پذیرفته شده. این یعنی این که پس نزده انگار...

حالا پس ببینید این یک نوع استدلال عالی است. عالی عالی.

بعد در این بحث بردیم تا آیه ۱۵ که دیگر کار را درمی آورد از آب. ولی می گوید یک جریان نفاق است که این جریان نفاق نمی گذارد. این جریان نفاق...

تعریض به سوالات زیاد!

خدا رحمت کند شهید صدر اصلاً نمی گذاشته کسی سر کلاسش سوال کند. می دانید دلیلش چه بوده؟ می گفتش که من نشست‌ام با این هوش و استعداد شهید صدری‌ام نشست‌ام فکر کرده‌ام، چی کار کرده‌ام، درس را گفته‌ام و این‌ها، این همان جا سر درس هم فهمیده، هم تحلیل کرده، هم می خواهد سوال بکند، هم اشکال می کند. هرچه من [می گویم] قبول نمی کند! تو اول باید خلاصه مباحثه کنی ببینیم چند چند درمی آید بعداً.

اشارات الساعة مراتبی از ظهور قیامت

آیه ۱۸ که یک نکته‌ای را من گفتم. این نکته که نکته مهمی است که آقا این منافقین دنبال چی هستند؟ دنبال این هستند که ساعت اتفاق بیفتد و بغتة این‌ها را عذاب اینجوری بگیرد؟ خب «فقد جاء أشراطها» اشارات الساعة آمده. این هم یک فرهنگ قرآنی دارد. بگذارید یکی دو تا آیه برایتان بخوانم. من این را به بحث مهدویت هم زدم اگر یادتان باشد. که عملاً با یک اتفاقاتی قیامت چون که یک حالت طیفی هم دارد، با یک اتفاقاتی دارد اشارات الساعة خب اتفاق می افتد. بابا یکی از اشارات الساعة همین وعده صادق بود. دارد یک چیزهایی برهه‌هایی از منکوب شدن ظلمه و و و حالا دارد اتفاق می افتد. شما این آیات را بیاورید. می خواهم در این جاها این فرهنگ‌های قرآنی را هم به شما نشان بدهم. در صفحه ۱۵۰ سورة انعام آیه ۱۵۸: «هل ينظرون» ببینید این‌ها شبیه آن‌هاست «هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي ربك» می گوید آیا این‌ها منتظر چی هستند؟ که ملائکه بیاید؟ می گویند این ملائکه عذاب است، اگر ساعت بشود. «أو يأتي ربك» یا خدا بیاید؟ این‌ها عبارة اخری از همان ساعت است شاید. «أو يأتي بعض آیات ربك» یا بعضی از آیات بیاید؟ ببینید لزومی ندارد آیات همه‌اش بیاید، یا قیامت مثلاً بشود تا مثلاً آدم دیگر کامل ببیند. خب اگر اینجوری بود که ما در دنیا نمی دیدیم دیگر باید همه‌اش قیامت می شد ما کامل همه چیز را می دیدیم. بعد می گوید «یوم يأتي بعض آیات ربك» وقتی که بعض آیات بیاید، این همین اشارات الساعة هستند این‌ها. اشراطند این‌ها. مقدمات، پیش‌قراول‌هاست این‌ها.

نبود عمل نشانه ضعف ایمان

«لا ينفع نفساً ایمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ایمانها خيراً» ببینید وقتی که دارد هی روشن می شود مطلب، روز می شود، دیگر دارد روشن می شود، -من این را بارها عرض کرده‌ام- حجت وقتی که دارد تمام می شود، حجت‌ها زیاد می شود، دیگر از آن طرف عذاب زیاد می شود. می گوید «یوم يأتي بعض

آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها» آدمی دیگر نفع ندارد برایش ایمان. حالا فرض کنید که این اتفاقات افتاد و همه چشم‌ها خیره شد و یک عده در حقیقت ایمان آوردند. این اصلاً فایده ندارد، ایمانی که «لم تکن آمنتم من قبل» از قبل ایمان نیاورده بود یا ایمان هم اگر داشت اینقدر این ایمان ضعیف بود که منجر به هیچ عملی نمی‌شد «أو کسبت فی ایمانها خیرا». یعنی ایمانش تولید خیر نمی‌کرد. مثل بعضی از ماها مثلاً یک چیزهایی هم باور داریم ولی باورداریمش با نداریمش خیلی فرق هم ندارد دیگر. مثلاً می‌گوییم باور داریم به حکومت اسلامی، باور داریم به فلان. آقا دو سه روز پیش یک نامه‌ای محرمانه‌ای دیدم تعریف کرده‌اند از ما جهادی‌ها و یک امیدی بسته‌اند. اصلاً ما دیگر همینجوری دو سه روز است دارد همینجور دست و بالمان می‌لرزد. ولی یک موقع دست و بالمان می‌لرزد، کار می‌کنیم، یک موقع دست و بالمان می‌لرزد ولی فقط دست و بالمان می‌لرزد. «قل انتظروا انا منتظرون» بحث این است.

بی اعتباری ایمان پس از روشن شدن مطلب

یا مثلاً صفحه ۴۷۶ را ببینید آیات بسیار زیبای پایانی غافر. نمی‌دانم چقدر مستحضرید به آیات غافر، سوره مبارکه مومن. از آیات ۸۲ تا آخرش را می‌خوانم. دارد که أَفَلَمْ یَسِیْرُوا فِی الْأَرْضِ فِیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ أَثَاراً فِی الْأَرْضِ خب این‌ها را برو نگاه بکن تاریخ را بخوان ببین چه جوری است. «أشد قوه» بوده‌اند، «أشد آثاراً» بوده‌اند چقدر از خودشان یادگاری به جای گذاشته‌اند اما «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» بی نیازشان نکرد آن کارهایی که انجام دادند. یعنی باز هم گیرند. «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» ببینید این دقیقاً عین این تمدن غرب است الآن. وقتی که رسل با بیانات آمدند این‌ها فرحناک بودند یعنی خوشحال بودن به واسطه علمی که خودشان دارند. به واسطه چهارتا علمی که خودشان دارند و می‌توانند یک کارهایی با آن انجام بدهند، اصلاً این مانع بود دعوت انبیا را بشنوند «وَ حَاقَ بِهِمْ مَا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ» آن «ما کانوا به یستهزئون» فراگرفته بود این‌ها را مثل درون یک هاله‌ای نگهداشته بود و نمی‌گذاشت دیگر این‌ها انگار بفهمند. «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» وقتی که باس آمد، عذاب آمد «قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حَدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا کُنَّا بِهِ مُشْرِکِینَ» این‌ها گفتند که خلاصه ما ایمان آوردیم. این سختی‌ها که آمد این‌ها گفتند ما ایمان آوردیم. «فَلَمْ یَكْ یَنْفَعُهُمْ إِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» وقتی که باس می‌آید که ایمان فایده ندارد دیگر. این باس به معنای عذاب قیامت نیست‌ها. وقتی که طرف می‌بیند کاملاً دیگر رفت و به بن بست خورد و فلان و این‌ها... «سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِکَ الْکَافِرُونَ» یک سنتی است که بوده.

ببینید کسی با وعده صادق ایمان بیاورد باید این را گفت. همینجوری رفته رفته این ایمان آوردن‌ها بی اعتبار می‌شود. یک موقع هست یک نفر اصلاً این اتفاقات نیفتاده، دارد به تمام این «هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله» خب؟ یعنی ایمان داشته، شاهد پیدا کرده برایش. «و لما رءا المومنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله». ایمان داشته، شاهد برایش پیدا کرده. دلش قرص شده. یک موقع هست نه، اصلاً ایمان نداشته. یکم یهویی در یک مثلاً یک بوق.... مثل این گوسفندهای کنار جاده هستند با بوق کامیون‌ها یک لحظه اینجوری می‌شوند همه. دیده‌اید؟ بعد نه تحلیلش را می‌تواند درست انجام بدهد، برای همین چون تحلیلش را درست نمی‌تواند انجام بدهد این ایمان برایش ایمان مستودع است.... چون نمی‌داند که چه اتفاقی افتاده.

«فرحوا بما عنده من العلم» دارد حال علم خودش را می‌برد. یعنی اینقدر خرقیف علم خودش هست و مست علوم خودش هست، حتی نه در علوم فنی مهندسی‌ها، در علوم اجتماعی، در علوم اقتصادی، فلان. یک جوری او به علوم خودش باور دارد که گاهی اوقات ما به وحی اینجوری باور نداریم. این بر و بچه‌های اقتصاد شریف را —حالا من همه‌شان را نمی‌گویم— ولی مثلاً یک جوری به این فرمول‌ها اعتقاد دارند و می‌گویند و چه می‌کنند، یک جوری به این فرمول‌ها اعتقاد دارند که ما به وحی اینجوری اعتقاد نداریم گاهی اوقات.

این نکتهٔ داستان ایمان‌هاست. وقتی که هی روشن شود، روشن شود، بأس ایجاد شود، این‌ها، می‌بینید ایمان‌ها، «جاء أشراطها» اشراط الساعة وقتی که اتفاق می‌افتد ایمان‌ها اعتبارش می‌آید پایین. برای همین است این داستان معروف فُلک را که هی می‌گوید در قرآن. که آقا اینجوری شد و فلان و «جرین بهم بريح طيبة... جائهم الموج من كل مكان...» می‌گوید «مخلصين له الدين» بعد اخلاص را قبول می‌کند بعدش می‌گوید «فلما نجاهم إلى البر إذا هم يشركون» یعنی این اخلاصی که پیدا کرده، ایمانی که پیدا کرده یک ایمان ناپایدار است. هیچ موقع در قرآن وقتی که داستان فُلک را نقل می‌کند، نمی‌گوید این‌ها آمده‌اند ایمان آورده‌اند دیگر حالا. نه. کسی که ایمان نیاورده به این بحث‌ها، وعدهٔ صادق یک لحظه چشمش را درشت می‌کند. همین! چشمش را گرد می‌کند.